

تاریخ وصول: ۸۷/۴/۱۱

تاریخ تأیید: ۸۷/۱۰/۱۵

بررسی چند شیوه از شیوه‌های تربیتی مولانا در «مثنوی»

سکینه احمدیان*

کلیدواژه: تعلیم و تربیت، مینا، اصل، روش، ادبیات تعلیمی، مولانا.

مقدمه

«ادبیات تعلیمی» زبان فارسی اغلب، علاوه بر جنبه ادبی، سرشار از تعالیم دینی، فرهنگی و عرفانی است. با این حال، بزرگان چون مولانا زمانی که آثار گرانبخش خود را پدید می‌آوردند، نمی‌دانستند که آثار آنان تنها در دانشکده‌های علوم انسانی و، صرفاً، در گروه زبان و ادب فارسی تدریس می‌شود. این مسئله شاید به این دلیل است که شیوایی کلام آنان و جادوی معانی عمیقشان، اندیشه‌ها را چنان مجذوب ساخته، که از هدف‌های تربیتی، که غرض

چکیده: مثنوی مولوی از آثار «ادبیات تعلیمی» زبان فارسی است. در بحث تعلیم و تربیت، یکی از مباحثی که امروزه مطرح می‌شود، بحث شیوه‌های تربیت است. با توجه به تنوع موضوعات تربیتی در آثار مولانا، نیاز به الگویی جامع برای بررسی شیوه‌های تربیتی او وجود داشت. نگارنده این الگوی جامع را در یکی از کتاب‌های تربیتی با عنوان *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی* از دکتر خسرو باقری یافته است و با مینا قرار دادن این کتاب در این مقاله چند مورد از شیوه‌های تربیتی مولانا را مورد بررسی قرار داده است. با توجه به آنکه از دیدگاه علوم تربیتی یک مری براساس ویژگی‌های انسان، که آن را «مینا» می‌گویند، برای تربیت او دستورالعملی کلی صادر می‌کند که به آن «اصل» می‌گویند و سپس برای اجرای دستورالعمل‌های کلی، روش‌های جزئی قابل اجرایی را مطرح می‌کند. مولانا نیز در مقام مری با توجه به موقعیت‌های مختلف و ویژگی‌های انسان و دستورالعمل تربیتی خویش، روش‌های تربیتی قابل اجرایش را در قالب داستان‌های تمثیلی بیان کرده است. در این مقاله، پنج مینا به همراه اصول و شیوه‌های تربیتی او در نمونه‌هایی از مثنوی مطرح می‌شود.

* دبیر آموزش و پرورش ناحیه ۱، شهر ری

آدرس الکترونیک: S_ahmadian 43@yahoo.com

تغییر داد تا باطن تغییر کند. یکی از روش‌های تغییر ظاهر «تحمیل به نفس است». مولانا، و به طور کلی عرفا، به تربیت نفس انسان توجه داشته، ریاضت‌ها و مشقت‌های بسیاری را به نفس خود تحمیل کرده‌اند. آنها معتقدند که انجام دادن این اعمال و عبادت‌ها و تحمّل آنها وجود انسان را متحول می‌کند و این تحوّل عمیقی است که بدون آن نیل به کمال غیرممکن است. در انسان‌شناسی آنان، ظاهر در خدمت باطن است؛ چنانکه در *لبّ لباب* مثنوی در این باب آمده است که «انسان را ظاهری است و باطنی و اعتبار از او معنی باطن دارد نه صورت ظاهر. چنانکه در حکایت *دُرّ و صدف* خیال توان بست:

ای خنک آن را که ذات خود شناخت در ریاض سرمدی قصری بساخت
ماندندستیم مانده این تیمم از ورای تو صدایی می‌زیم...

ای درویش، ظاهر انسان تیره نماست، اما باطن صفا اندر صفاست. (کاشفی، ۱۳۶۲: ۳۶۲)

با داشتن چنین دیدگاهی، مولانا نسبت به امور ظاهری چون سلامت و ثروت بی توجه است و آن را مانع توجه انسان به خداوند می‌داند و می‌گوید: «میان بنده و حق حجاب همین دوست و باقی حجب ازین دو ظاهر می‌شود و آن صحت است و مال، آن کس که تندرست است می‌گوید خدا کو؟ من نمی‌دانم و نمی‌بینم. همین که رنجش پیدا می‌شود آغاز می‌کند که یا الله یا الله و به حق همراز و هم سخن می‌گردد.» (مولوی، ۱۳۴۸: ۲۳۲)

برداشتن این مانع نیاز به تحول ظاهری یا تربیت جسمانی دارد. مولانا برای ایجاد این تحول در دفتر اول مثنوی در داستانی تمثیلی می‌گوید که قزوینیان رسم داشتند که بدن خود را خالکوبی کنند. روزی مردی نزد خالکوبی رفت تا نقش شیری را بر بدنش خالکوبی کند. وقتی دلاک شروع به کار کرد و

اصلی آنان بود، غافل شدند. به همین سبب، بیشتر از آنکه به اندیشه‌های تربیتی نهفته در این آثار توجه شود به تفسیر و توضیح و تبیین معانی و مفاهیم سخنان ایشان، در حدّ تعلیم ادبیات و یا شناخت عرفان، آن هم در جایگاه مخصوص این علوم توجه شده است.

از سوی دیگر، پژوهشگرانی که قصد بررسی آثاری چون مثنوی را از لحاظ مسائل و مباحث تربیتی داشتند؛ اغلب، جزئی‌نگری علمی را کنار گذاشته و با نگرشی کلی به آن پرداخته‌اند؛ چنانکه گفته‌اند روش مولانا در تربیت «عشق» و «اشراق» است و اینکه روش او «استدلال تمثیلی» است و روش‌هایی از این قبیل. مطرح کردن این شیوه‌های کلی، سخن تازه‌ای نیست و از نگاه انسان امروز، که بیشتر به دنبال قوانین علمی برای دسته‌بندی گونه‌های مختلف است، قانع‌کننده نیست. به همین سبب، باید در این زمینه به سراغ علوم تربیتی رفت و مولانا را در مقام یک مربی دید و از جهان‌بینی، هدف‌ها و شیوه‌های تربیتی او، با توجه به ملاک‌های سنجش در علوم تربیتی سخن گفت؛ چرا که علمای تربیتی معتقدند سخن گفتن از تربیت و اخلاق بدون انسان‌شناسی ناقص و بیهوده است. شناخت انسان نیز از جهان‌شناسی او جدا نیست (رهبر و رحیمیان، ۱۳۷۷: ۱۷).

در این مقاله، پنج ویژگی، به عنوان پنج «مبنا»، ذکر می‌شود و اندیشه‌های کلی مربی در قبال هریک از این ویژگی‌های انسانی، به عنوان «اصل»، و راه‌های جزئی قابل اجرا که مولانا در مقام مربی در قالب قصه‌ها برای تربیت انسان آورده است، به عنوان «روش» می‌آید.

مبنای اول: تأثیر ظاهر بر باطن؛ **اصل:** تغییر ظاهر؛ **روش:** تحمیل به نفس
ظاهر انسان بر باطن او تأثیرگذار است. باید ظاهر را

به سگت نمی‌دهی که از گرسنگی نمیرد؟ پاسخ داد که آخر مرد! محبتم به آن سگ تا آن حد نیست که از نانی که برایش پول دادم به او بدهم ولی اشک که برایش می‌ریزم رایگان است.

قصد مولانا از این قصه آن است که باید راز و نیاز انسان به درگاه خداوند از ته قلب باشد و گریه ظاهری و ریاکارانه نباشد و این طور نباشد که انسان در ظاهر زاهد و پرهیزگار ولی در باطن وابسته به مال دنیا و حریص باشد.

در شرح این داستان آمده است که باید برای دستیابی به عطایای الهی و مواهب ربانی از صمیم دل به درگاه الهی تضرع و انابت کرد تا بتوان از درون متحول شد؛ زیرا ریا و ظاهرسازی و مردم فریبی حتی اگر در این دنیا کارساز گردد در محضر الهی باعث وبال و خسران می‌شود. مولانا خشوع و خلوص را از جمله آداب دعا می‌داند. (زمانی، ۱۳۷۶: ۱۴۷/۵-۱۴۸) رفتارهای آدمی، به مرور، عادت می‌شود و عادت‌ها، شخصیت انسان را می‌سازند. بنابراین، توجه به ظاهر و، در صورت لزوم، تحول ظاهر در تربیت نقش به‌سزایی دارد.

مبنای دوم: تأثیر باطن بر ظاهر؛ اصل: تحول باطن؛ روش: اعطای بینش

در تربیت باید به فکر تحول درونی بود. زیرا سلامت باطنی، سلامت ظاهر و نشاط حقیقی انسان را به دنبال دارد. (باقری، ۱۳۶۸: ۷۴)

در «تحول باطنی» مربی با دادن بینش، دیدگاه متربی را نسبت به بسیاری از حقایق روشن می‌کند تا متربی هستی را بهتر بشناسد و جایگاه خود را به

نوک سوزن به بدن قزوینی رسید از شدت درد فریاد می‌کشید و از دلاک می‌خواست آن قسمت از بدن شیر را که در حال کشیدن آن است رها کند و به قسمت دیگر بپردازد. مقصود مولانا از این داستان این است که عارف شدن و به معرفت الهی رسیدن کاری آسان نیست و هر مدعی ناتوانی قدرت رسیدن به کمال را ندارد.

در تربیت عرفانی، وجود انسان با «ریاضت» و «تحمیل به نفس» قدرتمند می‌شود؛ چنانکه در کتاب معارف آمده است: «نیکی و بندگی در وقت رنج باید که پدید آید؛ زیرا که در وقت آسایش همه کس اوصاف حمیده دارد.» (بهاء‌ولد، ۱۳۳۶: ۱۰۵/۱) و مولانا می‌گوید: ای برادر صبر کن بر درد نیش تاره‌ی از نیش نفس گبر خویش کان گروهی که رهینند از وجود چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود هر که مُرد اندر تن او نفس گبر مر و را فرمان برد خورشید و ابر (مثنوی: دفتر اول/ ابیات ۳۰۷-۳۰۹)

یکی از نکات درخور توجه در تربیت معنوی توجه به نیت انسان در انجام اعمال ظاهری است. درباب نیت صادقانه انسان در انجام اعمال ظاهری و عبادی مثنوی حکایتی دارد: «آن اعرابی کی سگ او از گرسنگی می‌مرد و انبان او پر نان و بر سگ نوحه می‌کرد و شعر می‌گفت و می‌گریست و سر و رو می‌زد و دریغش می‌آمد لقمه‌ای از انبان به سگ دادن.» داستان چنین است که سگی از گرسنگی در حال جان دادن بود و صاحبش برایش بر سر و رو می‌زد و می‌گریست. مردی از او پرسید که چرا گریه می‌کنی؟ گفت: به خاطر سگم. از همه دنیا این سگ وفادار را دارم که هم نگهبان بود و هم برایم شکار می‌کرد. عابد به کیسه‌ای که در دست مرد بود، اشاره کرد و گفت در آن کیسه چیست؟ پاسخ داد نان و آذوقه‌ام است. مرد به او گفت چرا از آن نان

(کاشفی، ۱۳۶۲: ۳۹۱، ۳۹۲)

عرفا معتقدند که عشق محور هستی است. «کمال دین در کمال محبت است. در واقع هیچ پدیده‌ای نیست که در وی آتش عشق خدا افروخته نباشد، عشق، بنده را به خدا می‌رساند.» (شیروانی ۱۳۷۷: ۲۸)

در این دیدگاه، هستی جز معشوق نیست. معشوق ازلی قدرت مطلق و شاهد بر کل هستی است و هستی افاضه وجود اوست. انسان به میزانی که به خداوند عشق بورزد، وجود خدایی پیدا می‌کند و به حقیقت پی می‌برد و درمی‌یابد که هستی چیزی جز خداوند نیست.

انسان از دیدگاه عرفان

در عرفان از کل وجود انسان، بیشترین توجه و خطاب به «دل» است و تمام تربیت عرفانی و شرعی برای آن به کار گرفته می‌شود تا غبار حجاب نفسانی از آینه دل انسان پاک شود و دل محل تجلی انوار الهی گردد.

عرفا معتقدند که شریف‌ترین مخلوق انسان است و این شرافت به واسطه معرفت است و محل تجلی انوار معرفت دل انسان است. در این دیدگاه، انسان خلقت ویژه‌ای دارد.

غزالی در باب خلقت و چگونگی وجود انسان، نظریاتی دارد. در مورد خلقت انسان آرای او از دو منبع سرچشمه می‌گیرد. یکی براساس قرآن و تورات و انجیل که خداوند انسان را به صورت و مثال خود خلق کرده است و دیگری براساس اندیشه‌های هلنی (یونانی) که انسان را عالم صغیر می‌داند.

به این ترتیب، انسان مخلوقی به صورت

عنوان انسان در هستی درک کند. در حقیقت، معنای زندگی و مرگ برایش روشن شود؛ چنانکه در تربیت دینی نیز چنین است و «یک مسلک و یک فلسفه زندگی، خواه ناخواه، بر نوعی اعتقاد و بینش و ارزیابی درباره هستی و بر یک نوع تفسیر و تحلیل از جهان مبتنی است.

نوع برداشت و طرز تفکری که یک مکتب درباره جهان و هستی عرضه می‌دارد زیرساز و تکیه‌گاه فکری آن مکتب به شمار می‌رود. این زیرساز و تکیه‌گاه اصطلاحاً «جهان بینی» نامیده می‌شود (مطهری، ۱۳۵۷: ۷). به همین سبب است که مشاهده می‌شود مریبان اندیشه‌مندی چون مولانا در بسیاری از موارد تلاش می‌کنند تا بینش درستی نسبت به نظام هستی، دنیا، انسان، تاریخ انسان و مرگ به انسان بدهند تا به این وسیله بتوانند دید و نگرش انسان را وسعت بخشند تا با حرص و طمع به این دنیای گذرا چنگ نزنند و تنها نیازهای مادی و منافع این جهانی خویش را نبینند. اما این حقایق با استدلال دریافت نمی‌شود؛ بلکه محل دریافت آن قلب پاک انسان است. قلب را عارفان جام جهان نما دانسته‌اند و می‌گویند که «اگر درهای درون به روی انسان باز بشود، از درون خویش تمام عالم را می‌بیند. این دروازه‌ای است، به روی همه هستی و همه جهان چون از اینجا، یعنی از درون است که درهای حق باز می‌شود و حق را که انسان ببیند، همه چیز را می‌بیند.» (همو، ۱۳۶۳: ۱۳۸)

نظام هستی از دیدگاه عرفان

از نظر عرفا هستی به واسطه عشق به وجود آمد «و رمز «فَأَحْيَيْتُ أَنْ أُعْرِفَ» بر این معنی گواه است.»

انسان‌ها و حیوانات دارند. این گوشت‌پاره جانی روحانی دارد که خاص انسان است. این جان روحانی یا جان دل، دلی دیگر در جایگاه صفا از نور عشق دارد که هر انسانی ندارد. چنانکه فرمود: «إِنَّ ذَلِكَ لَذِكْرِي لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (سوره ۵۰/آیه ۳۷)؛ یعنی آن کس را که دل باشد او را با خدای انس باشد. این دل دارای پنج حس باطنی است که با آن تمام ملکوت و عالم معنوی را درک می‌کند. (نجم‌رازی، ۱۳۵۲: ۱۹۱-۱۹۳)

هدف مولانا در تربیت، همین است که انسان را به این حواس باطنی برساند تا بتواند عالم زیبای ملکوت را ببیند و از زندان دنیای مادی نجات یابد و به آزادی حقیقی و جاوید برسد. در دفتر اول مثنوی داستانی تمثیلی با عنوان «آتش کردن پادشاه جهود و بت نهادن پهلوی آتش که هرکه این بت را سجود کند از آتش برست» آمده است که پادشاهی جهود آتش برافروخت و بتی کنار آتش نهاد و از مردم خواست بت را سجده کنند و اگر نپذیرند آنها را در آتش می‌افکند تا اینکه نوبت به زنی می‌رسد. مأموران، کودک او را از او می‌گیرند و نزدیک آتش می‌برند تا زن را وادار کنند که بت را سجده کند و از دین خود دست بردارد. زن نمی‌پذیرد. کودک را در آتش می‌افکنند. آتش برای کودک چنان دلپذیر و سرد می‌شود که کودک از مادرش و دیگران نیز می‌خواهد تا به درون آن بیایند. مولانا در این داستان در قالب ابیاتی زیبا، حقیقت زندگی، دنیا و مرگ را از زبان کودک چنین بیان می‌کند:

اندر آ ای مادر اینجا من خوشم
گرچه در صورت میان آتشم
چشم بندست آتش از بهر حجیب

خداست. از جهت نفس به عالم اعلی و خداوند شبیه است از جهت جسم به عناصری چون آب و هوا و آتش و خاک. شباهت نفس آدمی به عالم اعلی سبب شد تا نفس به مثابه نردبانی باشد برای عروج به معرفت باری تعالی و معنی قول رسول خدا که گفت: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» همین است. (حنا فاخوری و خلیل جر، ۱۳۵۵، ۵۶۰-۵۶۱)

غزالی در باب چگونگی وجود آدمی، در کیمیای سعادت در تمثیلی «تن» انسان را مانند شهری می‌داند. اعضای بدن، پیشه‌وران این شهر هستند. «دل» پادشاه است و «عقل» وزیر اوست. «شهوت» مأمور دریافت مالیات است و «غضب» شحنة شهر است. مأمور دریافت مالیات، یعنی شهوت، مأموری دروغگو و سخن‌چین است و دوست دارد تمام خزینه مملکت را به عنوان مالیات بگیرد و شحنة نیز بسیار شرور است و دوست دارد کشتار و ویرانی به بار آورد. این دو، با این ویژگی‌ها، خدمتکار جسم انسان هستند و وجود انسان برای زنده ماندن به آنها نیازمند است. دل، که پادشاه وجود انسان است، با مشورت عقل، که وزیر اوست، باید این دو مأمور را کنترل کند. وقتی این کنترل وجود داشته باشد انسان سعادت‌مند می‌شود و وجود انسان به هدف اساسی خویش، که عبادت و عشق به خداوند است، می‌رسد؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است که: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (سوره ۵۱/آیه ۵۶). (غزالی، ۱۳۵۴: ۱۹۱-۲۱)

نویسنده مرصادالعباد نیز دل را ممیز انسان از حیوان دانسته است و در معرفی دل گفته است که صورت ظاهری دل که پیامبر آن را «مضغه» نامیده، گوشت پاره‌ای در سمت چپ سینه است. این دل را تمام

به آن پرداخته‌اند. این شیوه درمان در ماجرای درمان دخترک بیماری به نام «آنا» آمده است که پس از آنکه از اندوه درونی خویش با پزشک سخن گفت و، به عبارتی، ناراحتی درون خویش را بیرون ریخت، بهبود یافت و با کسب سلامت درونی به سلامت جسمانی نیز رسید.

تا قبل از فروید و پیدایش روانکاوی، روان‌شناسی تنها متوجه مطالعه در حیات «خودآگاه» بود. «وجدان ناآگاه» یا ضمیر مخفی یا شعور باطن به هیچ وجه مورد توجه روان‌شناسان نبود. با تحقیقات و تجربیات فروید، به زودی معلوم داشت که بسیاری از کینه‌توزی‌ها، رشک‌ورزی‌ها، دشمن‌کامی‌ها، اعتیادهای زیان‌مند، انحراف‌ها، بزهکاری‌ها و بیماری‌های عصبی و روان‌تنی، در واقع، تظاهرات ناآگاه روح انسانی به شمار می‌رود. وسعت فعالیت و نفوذ قدرت شعور باطن، به مراتب، پیچیده‌تر، نیرومندتر و ژرف‌تر از میدان تکاپوی ضمیر آگاه است.

انگیزه‌های ناآگاه، هم می‌توانند اخلاص‌گر و هم سازنده باشند. (صاحب‌زمانی، ۱۳۷۸: ۳۳-۳۷)

در حقیقت، مولانا در قرن هفتم مطلبی را بیان کرده است که در جهان امروز روان‌شناسان آن را یک اصل مهم در علم روان‌شناسی می‌دانند. داستان کنیزک نیز، به نوعی، شبیه ماجرای «آنا» است؛ زیرا در نی‌نامه و داستان کنیزک، در حقیقت، داستان دل‌تنگی انسان گرفتار در جهان مادی است و انسان از دل‌تنگی‌هایش سخن می‌گوید و این عقده جمعی است؛ لذا مولانا افراد زیادی را نیز با خود در این ناله شریک می‌داند.

مبنای سوم: ظهور تدریجی شاکله؛ اصل: مداومت و محافظت بر عمل؛ روش ۱: فریضه‌سازی؛ روش ۲:

رحمت است، این سربرآورده زجیب اندرآ مادر بین برهان حق تا بینی عشرت خاصان حق اندرآ و آب بین آتش مثال از جهانی کاتشست آبش مثال اندرآ اسرار ابراهیم بین کو در آتش یافت سرو و یاسمین مرگ می‌دیدم گه زادن ز تو سخت خوفم بود افتادن ز تو چون بزامم رستم از زندان تنگ در جهان خوش هوای خوب رنگ من جهان را چون رحم دیدم کنون چون درین آتش بدیدم این سکون اندرین آتش بدیدم عالمی ذره ذره اندرو عیسی دمی نک جهان نیست شکل هست ذات و آن جهان هست شکل بی ثبات

(مثنوی؛ دفتر اول / ابیات ۷۸۹-۷۹۸)

به این ترتیب، مولانا در مقام مربی می‌گوید تا انسان دیدگاه درستی نسبت به حقیقت هستی نیابد، نمی‌تواند رفتار شایسته‌ای داشته باشد. وقتی حقایق هستی را دریابد دچار تحول باطنی می‌شود و این تحول باطنی در رفتار ظاهری او نیز تأثیر می‌گذارد. نمونه‌هایی نظیر این بینش که مولانا در این داستان آورده است در سراسر مثنوی مشاهده می‌شود؛ از جمله، در داستان کنیزک و زرگر و در ابیات نی‌نامه؛ چرا که تحول باطنی در عرفان اهمیتی بسزا دارد.

باطن انسان و آنچه در باطن او می‌گذرد بسیار اهمیت دارد. چنان‌که در روان‌شناسی امروز فروید و یونگ

محاسبه نفس

«شاکله» شکل و طرحی است که بر اثر مداومت بر عمل، در باطن انسان پدیدار می‌شود. به تعبیری، می‌توان گفت شاکله رفتاری است که انسان به آن عادت کرده و جزو شخصیت و ماهیت او شده است؛ زیرا علمای تربیت می‌گویند که ظاهر و لایه روین باطن در تأثیر و تأثر متقابلی که در بستر استمرار برهم دارند، منجر به تشکّل لایه‌ای زیرین در باطن می‌شوند که آن را «شاکله» می‌نامند. ویژگی‌های بارز شاکله، یکی استواری و پایداری آن و دیگری احاطه آن بر فکر، احساس، نیت و اراده و اعمال و رفتار آدمی است. (باقری، ۱۳۶۸: ۸۹). هر علمی نام و تعبیری برای شاکله دارد. «علمای اخلاق آن را «ملکه» و روان‌شناسان آن را «منش» Character یا «شخصیت» Personality می‌نامند.» (همان: ۸۸)

روش‌های تربیتی برای استمرار یک عمل «فرضیه‌سازی» و برای محافظت بر صحت عمل «محاسبه نفس» است. با به‌کارگیری این دو روش می‌توان شاکله و شخصیت انسان را ساخت.

هر دو روش مذکور در تعالیم تربیتی دینی حائز اهمیت زیادی است و، به تبع شرع، در عرفان اسلامی نیز این دو روش اهمیت فراوانی دارند. چنانکه مولانا به اهمیت فرایض دینی و انجام صحیح آنها بسیار تأکید می‌کند:

این نماز و روزه و حج و جهاد
هم گواهی دادن است از اعتقاد
این زکات و هدیه و ترک حسد
هم گواهی دادن است از سرّ خود

(مثنوی، دفتر پنجم/ ابیات ۱۸۳، ۱۸۴)

مولانا در تعالیم تربیتی خویش بیان می‌کند که

استمرار و صحت انجام فرایض در رسیدن به کمال انسان تأثیر به‌سزایی دارد و شخصیت انسان با پابندی به شریعت ساخته می‌شود. در مکتب عرفانی او و عارفان دیگر در سیر و سلوک عارفانه پایه و اساس بر شریعت بنا می‌شود. پس از آن طریقت است که با تکیه بر این دو حقیقت معرفت حاصل می‌آید.

نقطه مقابل شاکله و شخصیت پاک، شخصیت ناپاک و پلید است. این افراد همچون خود را به پلیدی عادت دادند، پلیدی، به مرور، در باطن آنان نفوذ کرده است. در نتیجه، وجود آنان بی‌پلیدی بی‌قرار است؛ چنانکه مولانا در قصه «آن دباغ کی در بازار عطاران از بوی عطر و مشک بیهوش و رنجور شد» می‌آورد:

آن یکی افتاد بی‌هوش و خمید
چونک در بازار عطاران رسید
بوی عطرش زد ز عطاران راد
تا بگردیدش سرو برجا فتاد
همچو مردار اوفتاد او بی‌خبر
نیم روز اندر میان ره گذر

(مثنوی، دفتر چهارم/ ابیات ۲۵۶-۲۵۸)

مولانا در ادامه می‌گوید که چون مردم از به هوش آوردن او عاجز شدند، برادرش پنهانی کمی سرگین آورد و به بینی او نزدیک کرد. دباغ وقتی بوی سرگین را حس کرد به هوش آمد:

خلق را می‌راند از وی آن جوان
تا علاجش را نبینند آن کسان
سر به گوشش برد همچون رازگو
پس نهاد آن چیز بر بینی او
کو به کف سرگین سگ سائیده بود
داروی مغز پلید آن دیده بود

(مثنوی، دفتر چهارم/ ابیات ۲۸۸-۲۹۰)

شرایط را اصلاح کند. مولانا در قصه «اعتماد کردن بر تملق وفای خرس»، انسان را از دوستی با جاهلان باز می‌دارد و عواقب آن را بیان می‌کند و انسان را به تغییر موقعیت فرامی‌خواند. در این داستان، خرس نماد جاهلان است که ناخواسته به انسان آسیب می‌رسانند و انسان باید از ارتباط با آنها بپرهیزد و، به این وسیله، شرایط زندگی خود را اصلاح کند و با روش تغییر موقعیت، اوضاع را مساعد سازد. چنانکه:

مهر ابله مهر خرس آمد یقین
کین او مهرست و مهر اوست کین
عهد او سستست و ویران و ضعیف
گفت او زفت و وفای او نحیف

(مثنوی، دفتر دوم/ ابیات ۲۱۲۹، ۲۱۳۰)

با آنکه مولانا در مثنوی در تعبیری، «خرس» را نفس انسان می‌داند که چون دوستی نادان همراه انسان است و اگر انسان مطیع او شود، در نهایت، خود نفس انسان را نابود می‌کند؛ این برداشت تربیتی را که انسان توجه کند که دوست او کیست و با چه کسانی هم‌نشین است در این داستان به وضوح می‌توان دریافت.

بنابراین، ارتباط انسانی لازم است اما بسیار اهمیت دارد که انسان معاشران خوبی داشته باشد. در این باب در کتاب رساله الحقوق آمده است که «وَحَقُّ الْخَلِيطِ أَنْ لَا تُغْرَهُ، وَلَا تُغَشَّهْ، وَلَا تُخَدَّعَهُ، وَتَقَى اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي أَمْرِهِ. وَحَقُّ مَعَاشِرِ تُوَّابِ أَيْنَ اسْتَكْتَفَى اللَّهُ» او را فریب نداده و با او به دروغ و نیرنگ دوستی و معاشرت نکرده، و در امر ارتباط با او خداترس باشی.»

در دفتر دوم مثنوی نیز مولانا در مورد شکل-گیری شاکله داستان «کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی آب» را می‌آورد تا اهمیت انجام فرایض دینی و اخلاص در آنها را در شکل‌گیری شخصیت انسان نشان دهد. داستان چنین است که تشنه‌ای بر سر دیواری بلند نشسته بود و در پشت دیوار جوی آبی روان بود و دیوار مانع رسیدن تشنه به آب بود. به همین سبب، تشنه خشت‌های دیوار را یک یک می‌کند و در آب می‌افکند و از صدای آن لذت می‌برد. آب از او پرسید که این کار تو چه فایده‌ای دارد؟ مرد پاسخ داد: «فایده اول آنکه صدای دلنشین آب را می‌شنوم که برای من تشنه مانند نوای دلنشین رباب است و دوم آنکه با برداشتن هر خشتی از دیوار، اندکی به آب نزدیک‌تر می‌شوم.»

در این داستان، «آب» نماد معشوق یا خداوند است و فرد «تشنه» نماد عاشق یا عارف الهی است که بسیار مشتاق وصال محبوب است؛ ولی پایداری هواهای نفسانی و زیبایی‌های فریبنده دنیوی مانع رسیدن انسان به خداوند است و طالب حقیقی کسی است که از برداشتن این موانع احساس لذت کند. چنان‌که در رساله قشیریه آمده است: «گفته‌اند مخالفت نفس شیرین‌تر از آن بود که نفس بد و مایل است.» (قشیری، ۱۳۴۰: ۲۷۷). رسیدن به این لذت معنوی به تمرین و ممارست دارد.

مبنای چهارم: تأثیر شرایط بر انسان؛ اصل: اصلاح شرایط؛ روش: تغییر موقعیت

یکی از ویژگی‌های انسان آن است که شرایط بر او تأثیرگذار است. پس اگر می‌تواند باید با تغییر موقعیت

و کسانی که به آن عمل نکردند برای آنها بازگو شود و آنها از آن سرنوشت درس عبرت بگیرند. مولانا در قصه «رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار» هم روش ابتلا و هم روش مواجهه با نتایج عمل را به کار می‌گیرد و به انسان‌ها هشدار می‌دهد که از سرنوشت اقوام قبلی درس عبرت بگیرند و غرور و خودخواهی را کنار بگذارند و خود را در مقابل شرایط خوبی که در آن قرار دارند مسئول بدانند و آن شرایط را با غرور خویش از بین نبرند و یا اگر شرایط نامطلوب است با گمراهان همراه و همنشین نشوند و از سرنوشت آنها درس عبرت بگیرند:

عاقل از سر بنهد این هستی و باد
چون شنید انجام فرعونان و عاد
ور بنهد دیگران از حال او
عبرتی گیرند از اضلال او

(مثنوی، دفتر اول/ ابیات ۳۱۲۸-۳۱۲۷)

داستان این است که شیر به همراه گرگ و روباه به شکار می‌روند. پس از شکار، شیر برای امتحان از گرگ می‌خواهد حیوانات شکار شده را تقسیم کند. گرگ طمع می‌کند. شیر سر از بدن او جدا می‌کند. روباه از سرنوشت گرگ عبرت گرفته، همه حیوانات شکار شده را به شیر می‌سپارد و با تسلیم شدن در برابر امر او نجات پیدا می‌کند.

و در تفسیر این داستان، مؤلف کتاب بحر در کوزه می‌گوید: «بدین گونه مولانا نشان می‌دهد که انسان هم فقط وقتی خود را در وجود حق فانی کند و از خودی خود بیرون آید مثل روباه به مقصود می‌رسد، اما سالک باید همواره شاکر باشد که حق وجود او را مایه عبرت دیگران نساخته است و به او فرصت و امکان داده است

عن الصادق علیه السلام قال: «قال رسول الله (ص) اسعدُ الناس من خالطَ کرامَ الناس. امام صادق (ع) از پیامبر نقل کرده که فرمود: سعادت‌مندترین مردم کسی است که با انسان‌های بزرگوار آمیزش داشته باشد.» (امام سجاده (ع)، ۱۳۷۴: ص ۱۶۷)

نیاز انسان به اجتماع امری انکارناپذیر است؛ چنان‌که در اخلاق ناصری آمده است: «نوع انسان را که اشرف موجودات عالم است، به معونت دیگر انواع و معاونت نوع خود حاجت است، هم در بقای شخص و هم در بقای نوع.» (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۲۰: ۱۳۲)

مبنای پنجم: مقاومت و تأثیرگذاری بر شرایط؛ اصل: مسئولیت؛ روش ۱: مواجهه با نتایج عمل؛ روش ۲: ابتلا
مهاتما گاندی معتقد بود که هفت اقدام ویرانگر است: ثروت بدون کار، لذت بردن بدون رعایت وجدان، دانش بدون منش، تجارت بدون رعایت اخلاقیات، علم بدون انسانیت، مذهب بدون از خودگذشتگی، سیاست بدون توجه به اصول. (استفن کاوی، ۱۳۷۷: ۹۰-۹۶)

در کتاب نگاهی دوباره به تربیت اسلامی آمده است: «اصل مسئولیت که مبتنی بر ویژگی مقاومت و تأثیرگذاری بر شرایط در انسان است، بیانگر آن است که باید مقاومت فرد را در قبال شرایط افزایش داد و او را چنان گرداند که به جای پیروی از فشارهای بیرونی، از الزام‌های درونی تبعیت کند. این پیروی از الزام‌های درونی را احساس مسئولیت یا احساس تکلیف می‌نامیم.» (باقری، ۱۳۶۸: ۱۰۵).
وقتی در تربیت، مربی مکلف به انجام کاری می‌شود، مربی باید به گونه‌ای عمل کند که مربی، با آگاهی، از او پیروی کند. یکی از روش‌های آگاهی دادن آن است که سرنوشت کسانی که از تکلیف پیروی کردند

به روشی که علمای آن طی سال‌ها تلاش و اندیشه وضع کرده‌اند، عمل کنیم؛ زیرا، غیر از این، نتیجه بررسی ما جز حدس و گمان چیزی دیگر نخواهد بود. ادبیات غنی فارسی، در موضوع، با بسیاری از رشته‌های علوم، به خصوص رشته‌های علوم انسانی، متداخل است؛ یا به تعبیر امروزیین میان‌رشته‌ای است. اگر زمینه برای ارتباط میان رشته‌ها از طریق این آثار فراهم شود، علاوه بر بهره‌گیری رشته‌های مختلف از آثار گرانقدر ادبی، ارزش این آثار، که سرمایه فرهنگی ماست بیشتر شناخته می‌شود و پویایی آن نمایان‌تر می‌شود.

منابع

- امام سجاد (ع) (۱۳۷۴)، ترجمه و شرح رساله الحقوق، نگارش محمد سپهری، چاپ سوم، قم، مؤسسه انتشارات دارالعلم؛
- باقری، خسرو (۱۳۶۸)، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، چاپ اول، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان؛
- بهاء‌ولد، سلطان العلما بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی (۱۳۳۶)، معارف (مجموعه مواظ و سخنان سلطان‌العلما بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی مشهور به بهاء‌ولد)، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، انتشارات طهوری؛
- خواجه نصیرالدین طوسی (۱۳۲۰)، منتخب اخلاق ناصری، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، مؤسسه نشر هما؛
- رهبر، محمدتقی و رحیمیان، محمدحسن (۱۳۷۷)، اخلاق و تربیت اسلامی، تهران، انتشارات سمت؛
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۶)، بحر در کوزه (نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی)، تهران، انتشارات علمی؛
- زمانی، کریم (۱۳۷۶)، شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ج ۵، تهران، انتشارات اطلاعات؛
- شیروانی، علی (۱۳۷۷)، آموزه‌های اخلاقی در مثنوی، قم، انتشارات دارالعلم؛
- صاحب زمانی، ناصرالدین (۱۳۷۸)، آن سوی چهره‌ها، تهران، انتشارات زریاب؛
- غزالی طوسی، ابوحامد امام محمد (۱۳۵۴)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی؛

تا مثل روپاه از سرگذشت گرگ درس عبرت بیاموزد و سر از خود رهایی و نفی نفس را از تأمل در احوال دیگران دریابد؛ چنانکه سرگذشت امت‌های گذشته هم به امت محمدی، که امت مرحومه است، درس عبرت داده است و رسول هم، به قول مولانا، در قیاس با امت‌های سلف امت مرحومه زین رو خواندمان.» (زرین‌کوب، ۱۳۶۶: ۱۸۸)

مولانا در بسیاری از داستان‌ها، از جمله داستان شده، به انسان هشدار می‌دهد که دنیا، سرای آزمایش است و باید انسان اسیر نفس خویش نشود؛ زیرا این اسارت او را به نابودی می‌کشد. چنانکه فرعون دچار چنین سرنوشتی شد. انسان عاقل کسی است که از سرنوشت گمراهانی چون فرعون درس عبرت گیرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به تخصصی شدن رشته‌های تحصیلی، ناخودآگاه اندیشه انسان‌ها هم مرزبندی شده است. هر علمی تا جایی که تحلیل مسائل می‌پردازد؛ که در حد و مرز آن علم قرار دارد. در حالی که موضوع اصلی رشته‌های علوم انسانی «انسان» است و وجود انسان در جنبه‌های مختلف قابل محدودیت نیست و تمام جنبه‌های وجودی انسان با یکدیگر ارتباط دارند. وقتی در ادبیات از احساس و اندیشه و بیان آن صحبت به میان می‌آید بی‌ارتباط با رفتارهای او که در علوم تربیتی مطرح می‌شود و یا با اعتقادات او که در علوم دینی مطرح می‌شود، نیست. بنابراین، وقتی با اثری مانند مثنوی سروکار داریم، اگر با دیدی صرفاً ادبی آن را بررسی کنیم، آن را محدود ساخته‌ایم و اگر بخواهیم جنبه‌های دیگر را نیز در نظر بگیریم باید

_____ (۱۳۶۳)، *تماشاگاه راز* (مباحثی پیرامون شناخت واقعی خواجه حافظ)، قم، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛

مولوی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۴۸)، *فیه مافیه*، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات امیرکبیر؛

_____ (۱۳۷۵)، *مثنوی معنوی براساس نسخه قونیه*، به تصحیح و پیش‌گفتار عبدالکریم سروش، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛

نجم رازی (۱۳۵۲)، *مرصاد العباد*، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی. ■

فاخوری، حنا و خلیل جر (۱۳۵۵)، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی؛

قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۴۰)، *رساله تفسیری*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیحات و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی؛

کاشفی، ملاحسین واعظ (۱۳۶۲)، *لب لباب مثنوی*، مقدمه به قلم استاد سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران، نگاه مطبوعاتی افشاری؛

کاوی، استغن (۱۳۷۷)، *انسان‌های مؤثر در مدیریت و رهبری مبتنی بر اصول*، برگردان مهدی قراچه داغی، چاپ اول، تهران، نشر پیکان؛

مطهری، مرتضی (۱۳۵۷)، *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی*، جهان‌بینی توحیدی، تهران، انتشارات صدرا؛

Archive of SID